

تشدید تضادهای سرمایه‌داری-امپریالیستی و امارت مفلوک طالبان

بحران و تشدید تضادهای سرمایه‌داری، ریشه در شیوه تولید استثمارگرانه و تضاد اساسی آن یعنی تولید جمعی و تملک خصوصی دارد. در کشورهای تحت سلطه، ستم امپریالیستی و استثمار توده‌ها شدید است. طبقات حاکمه دیکتاتوری‌شان را به صورت خشن و عریان بر توده‌ها اعمال می‌کنند. این کشورها، کماکان کانون بی‌ثباتی و مبارزات توده‌ها علیه ارتجاع و امپریالیزم هستند. تضاد میان قدرت‌های امپریالیستی به صورت خطرناک در حال افزایش است. تضعیف سلطه جهانی امپریالیزم امریکا و ظهور چین به عنوان قدرت نوظهور امپریالیستی، مراکز ژئوپولیتیک جهان و روابط میان کشورهای امپریالیستی را دست‌خوش تغییر کرده است. اوکراین در اروپا و تایوان در شرق آسیا، به مراکز تضاد و گره‌گاهی جهانی میان کشورهای امپریالیستی تبدیل گردیده و خطر درگیری نظامی میان آن‌ها را افزایش داده است. اکنون بسیاری از کشورهای تحت سلطه جهان، روابط‌شان را در دو محور-امپریالیزم امریکا و متحدان اروپایی‌شان در قالب ناتو و امپریالیزم چین-روسیه در قالب گروه شانگ‌های تنظیم می‌کنند.^۱

برعلاوه جنگ اوکراین ثبات نسبی کشورهای اروپای را بر هم زده و سبب میلیتاریزه شدن این منطقه شده است. شورش توده‌ای و اعتراضات کارگران، به دفاع از حقوق و آزادی‌های‌شان و مبارزه علیه جنگ افروزی و دخالت این کشورها در اوکراین، هر روز بیشتر می‌شود. گسترش مبارزات و شورش‌های توده‌ای در اروپا به رونق شرایط انقلابی در سایر کشورهای سرمایه‌داری و جهان کمک خواهد کرد.

کشورهای همسایه و ذی‌دخل در افغانستان مانند ایران و پاکستان درگیر بحران‌های همه‌جانبه سیاسی و اقتصادی هستند. شورش‌های اجتماعی گسترده، بحران اقتصادی فراگیر و شکاف عمیق طبقه حاکمه، در این کشورها وضع را به وجود آورده‌اند که امکان هرگونه تحول در این دو کشور دور از توقع نیست. تسلط طالبان بر افغانستان و جنگ اوکراین اوضاع کشورهای آسیای میانه را به شدت متاثر کرده و رقابت امپریالیستی در این منطقه را افزایش داده است. اکنون، کشورهای آسیای میانه و روسیه از مرزهای جنوبی‌شان به دلیل تجمع گروه‌های افراطی-اسلامی در افغانستان، به شدت احساس ناامنی می‌کنند.

در نتیجه این اوضاع بحرانی منطقه و جهان، اکنون افغانستان کمتر مورد توجه قدرت‌های امپریالیستی قرار دارد و علی‌رغم نگرانی‌شان از اوضاع افغانستان و سلطه طالبان، به ناگذیر با طالبان، شیوه دوگانه‌ای مدارا از یک طرف و عدم قبولیت رسمی از طرف دیگر، در پیش گرفته‌اند. امر که بدون شک موقتی خواهد بود.

طالبان و نظام امپریالیستی

طالبان و رهبران‌شان هنوز از باده‌ای پیروزی بر اشغالگران امریکایی و متحدان‌شان، سرمست‌اند. اکنون بعد از پیروزی آن‌ها، تطبیق شریعت و اسلامی کردن جامعه را مهم‌ترین وظیفه‌شان می‌دانند و برای تحمیل آن از هیچ امری ابا نمی‌کنند و هر حرکت اعتراضی را به نام جاسوس و وابسته‌بودن به امریکا و کفار به‌طور بی‌رحمانه سرکوب می‌کنند. اما این خشونت افسارگسیخته، فقط بر مردم در بند افغانستان اعمال می‌شود. حال آن که حملات طیاره‌های بی‌سرنشین اشغالگران و کشتن ایمن‌الظواهری رهبر القاعد، در قلب کابل، و اصرار رهبران طالبان به سران کشورهای امپریالیستی به شمول امریکا برای به رسمیت شناسی و جلب کمک‌های مالی، این غرور وهم‌آلود را به حقارت و درماندگی مبدل کرده است. اکنون کمک‌ها و بسته‌های چهل میلیون دلاری امریکا و «جامعه جهانی» در هر هفته به طالبان، نه تنها توهم استقلال و اقتدارشان را زایل کرده است، بلکه عملاً مانند دوران رژیم دست‌نشانده، بخش از وظایف دولت‌داری طالبان و رسیده‌گی نسبی به ۲۸ میلیون گرسنه در کشور و جلوگیری از فروپاشی کامل اقتصادی را کشورهای امپریالیستی به عهده دارند. در این میان، اما تلاش طالبان برای راهی از این وابستگی مالی و تحکیم ثبات اقتصادی به سرمایه‌گذاری‌های امپریالیزم چین بالای معادن لیتیوم، مس و نفت افغانستان، به جای نرسیده است.

چنین است استقلال را که طالبان از آن دم می‌زدند! این استقلال، غیر از تحمیل شریعت قرون وسطی با خشونت افسارگسیخته بر زنان، جوانان و زحمتکشان جامعه چیزی بیش نبوده است. منظور طالبان از استقلال هیچ‌گاه استقلال سیاسی و اقتصادی افغانستان نیست. استقلال سیاسی و اقتصادی نه تنها برای رژیم ورشکسته و درمانده طالبان، بلکه برای بسیار از کشورهای سرمایه‌داری تحت سلطه مانند ایران و ترکیه نیز ممکن نیست.

نظام حاکم بر جهان، یک نظام سرمایه‌داری امپریالیستی است. در این نظام جهانی سلسله مراتب از سلطه و اقتدار کشورهای تحت سلطه را به کشورهای امپریالیستی و نهادهای سیاسی و مالی آنها وابسته می‌کنند. وابستگی طالبان نیز به نظام امپریالیستی، وابستگی سیاسی و اقتصادی است. طالبان، هرگز قادر نیستند، بندگان امارت‌اش را که به نظام امپریالیستی وصل است، ببرند. آنها، نه تنها در تلاش‌هایی از وابستگی به مناسبات اقتصادی - سیاسی نظام امپریالیستی جهان نیستند، بلکه در صدد ایجاد پیوند محکم‌تر و به رسمیت‌شناسی از سوی این کشورها هستند. استقلال حقیقی کشور فقط در اثر انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی ممکن و مقدور است که در آن سلطه امپریالیزم عمدتاً در اثر سرنگونی طبقات فئودال-بورژوا کمپرادور وابسته به نظام امپریالیزم جهانی میسر می‌شود.

امپریالیزم امریکا و طالبان

دوام اشغال افغانستان و حفظ یک رژیم بغایت ضعیف در افغانستان، به دلیل تشدید بحران مالی و داخلی امپریالیزم امریکا و به دلیل تضعیف سلطه جهانی و تغییر اولویت‌شان در جهان، تقریباً ناممکن شده بود. حالا اما که نیروهای نظامی امریکا از افغانستان بیرون رفته و رژیم دست‌نشانده‌اش فروپاشیده است، روابط شان با طالبان از چه قرار است؟ روابط امپریالیزم امریکا با طالبان دویپهلوی، متضاد و تا حدودی مبهم است. با وجود تقابل و دشمنی میان طالبان و امریکا، روابط سیاسی نیز میان‌شان ادامه دارد. امپریالیزم امریکا، علاوه بر معرکهای دیپلماتیک مستقیم با طالبان در قطر، بخش از پالیسی و برنامه‌های شان را در ارتباط با طالبان، از طریق دولت پاکستان و قطر به پیش می‌برد و برای تحمیل خواست‌هایش بر طالبان، از ابزارهای مانند تحریم و غیره کار می‌گیرد.

طالبان به عنوان حاکمان یک کشور تحت سلطه در سلسله مراتب جهانی وابسته به نظام امپریالیزم جهانی است که در راس آن امریکا قرار دارد. به بیان دیگر، رشته‌های متعدد امارت طالبان را به امپریالیزم امریکا وصل می‌کنند. اما این امر به معنی نادیده گرفتن تضاد و دشمنی میان طالبان و امپریالیزم امریکا نیست. نارضایتی گسترده از سلطه و تجاوز امپریالیستی در میان ملل تحت‌ستم و تضاد میان کشورهای بزرگ امپریالیستی زمینه مانور و چانه‌زنی برای حاکمان کشورهای تحت سلطه فراهم می‌کنند. هرچند این مانور و چانه‌زنی از چارچوبه و محدوده نظام امپریالیستی فراتر نمی‌رود. برعلاوه، بنیادگرایی اسلامی به شمول طالبان به دلیل افراطیت مذهبی و ضرورت انسجام داخلی و حفظ پایه‌های اجتماعی‌شان، علی‌رغم فشارها و تحریم‌ها، به راحتی برای شان مقدور نیستند، تا روابط همجانبه با امپریالیست‌ها به خصوص امپریالیزم امریکا که بیست سال با آنها جنگیدند، داشته باشند. این امر هم در دوران اول امارت طالبان و هم حاکمیت ۴۴ ساله جمهوری اسلامی ایران، آن را به ثبوت رسانده است.

تجاوز امپریالیستی بر کشورهای اسلامی از جمله دوبرابر افغانستان و عراق برای بنیادگرایی اسلامی فرصت عظیم برای تبلیغ، مانوردهی و جلب نیرو فراهم کرد. بعد از کسب قدرت سیاسی نیز تبلیغ علیه دشمن خارجی یکی از ابزارهای مهم و حفظ انسجام حکومت‌های رادیکال اسلامی مانند امارت طالبان هستند. به همین دلیل است که طالبان در این مدت ۲۰ ماه گذشته، هر حرکت اعتراضی را به امریکا پیوند داده و حقوق و آزادی‌های جامعه از جمله زنان و روشنفکران را به عنوان ارزش امریکایی و اشغالگران مورد حمله قرار می‌دهند. هنوز سطح نارضایتی در صفوف طالبان، مبنی بر عدم قاطعیت علیه امریکا وجود دارد و از همین جمع تعدادشان به صف داعش پیوسته‌اند. یکی از عوامل تشدید تضاد درونی گروه طالبان، چگونگی رابطه آنها با امپریالیزم امریکا است. مولوی هبت الله رهبر طالبان بسیار از رهبران طالبان را به مماشات نسبت به امریکا متهم کرده و در تلاش اند آن‌ها را از قدرت کنار بزنند. برعلاوه، این امر زمینه تبلیغات داعش علیه طالبان را بیشتر کرده است.

بالمقابل، امپریالیزم امریکا تحریم‌ها و انزوای جهانی را بر طالبان تحمیل کرده است. ممنوعیت سفرهای رهبران طالبان بخشی از تحریم‌های امریکا و اروپا علی‌رغم مخالفت شدید چین و روسیه همچنان پابرجا مانده است. طالبان بدون خلاصی از این تحریم‌ها و انزوای بین‌المللی، مشکلات مالی‌شان هر روز بیشتر خواهد شد و تضاد داخلی‌شان افزایش خواهد یافت.

کمک‌ها و بسته‌های پولی هفته‌وار امپریالیزم امریکا و نهادهای امپریالیستی غرب تا حدود زیاد در روابط طالبان با امپریالیزم امریکا در سطح جامعه ابهام را بوجود آورده است. ابهام که گویا نه تنها میان امریکا و طالبان هیچ دشمنی وجود ندارند، بلکه امریکا در به قدرت رساندن طالبان نقش داشته و هم‌اکنون نیز به طالبان کمک می‌رساند. در این مورد چند مسئله را باید در نظر گرفت. اولاً، این کمک‌های به اصطلاح بشردوستانه-امپریالیستی تحت فشار سازمان‌های مدنی و کشورهای جهان انجام می‌شود که امریکا را مسوول وضعیت بحرانی امروزی افغانستان می‌دانند، وضعیت که در آن ۲۸ میلیون نفر گرسنگی می‌کشند. ثانیاً، این کمک‌های بشردوستانه و مشروط- که در حقیقت شکل از ورد سرمایه امپریالیستی در یک کشور تحت سلطه است- ابزار نفوذ و دخالت امپریالیستی امریکا در افغانستان است.

درست است که اگر امپریالیزم امریکا بخواهد، می‌تواند فشار بیشتر از این بر طالبان وارد نموده و فروپاشی اقتصادی و بی‌ثباتی را در افغانستان بیشتر کند. زیرا نهادهای امنیتی و مالی امپریالیستی علاوه بر شناخت از وضعیت نهادهای اقتصادی امارت طالبان، بر آن نظارت و کنترل دارند.

اما حالا سوال این است که چرا امپریالیزم امریکا این کار را نمی‌کند؟ چرا از مخالفین طالبان حمایت نظامی نمی‌کند؟ چرا روابط سیاسی‌شان هنوز با طالبان ادامه دارد؟ در جواب به این سوالات باید گفت: اولاً، به این دلیل که نه تنها امریکا، بلکه سایر کشورهای امپریالیستی، طالبان را به عنوان حاکمان افغانستان می‌بینند و نیروهای بدیل که بتواند طالبان را به چالش جدی مواجه کنند، نمی‌بینند. ثانیاً، همانطوری که گفتیم در نتیجه تغییرات در معادلات جهانی میان قدرت‌های امپریالیستی، اولویت‌های امریکا برای حفظ هژمونی و سلطه جهانی‌اش تغییر کرده است و دیگر افغانستان مانند بیست سال قبل آن جایگاه را ندارد. ثالثاً، به نظر نمی‌رسد امریکا، تشدید بی‌ثباتی و بحران در افغانستان را به نفع خود بداند و از یازده سپتامبر دیگر، احساس خطر نکند. به این دلایل، اکنون میان امپریالیزم امریکا و چین بر سر مسایل افغانستان، توافق نانوشته مبنی بر جلوگیری از وخامت بیشتر اوضاع و جنگ داخلی در این کشور وجود دارد. این امر تا کنون یکی از دلایل تداوم امارت طالبان و جلوگیری از تضعیف بیشتر طالبان در ۲۰ ماه گذشته بوده است.

امپریالیزم امریکا به جای سرمایه‌گذاری بالای مخالفین طالبان که بسیار پراکنده و ناتوان هستند، بیشتر به اختلاف درونی طالبان توجه کرده، هرچند ممکن است این پالیسی در آینده تغییر کند. آن‌ها، در ابتدا به نماینده طالبان در قطر از جمله ملابرادر تکیه کردند و از این طریق تلاش می‌کردند تا نقش این بخش از رهبران به اصطلاح میانه‌رو در امارت طالبان برجسته‌تر شوند. اما طی این مدت به تجربه دریافتند که نماینده سیاسی طالبان در قطر مانند ملابرادر و امیرخان متقی، نقش مهم در سیاست و برنامه‌های کلان امارت طالبان ندارند. از همین‌رو در این اواخر، در صدد تأمین رابطه و گفتگو با چهره‌های نظامی و استخباراتی طالبان، مانند ملا یعقوب وزیر دفاع و رئیس استخبارات طالبان ملا عبدالحق وثیق شدند. امر که بر شدت بی‌اعتمادی رهبری طالبان، به این فرماندهان افزوده و اختلافات داخلی‌شان را شدت بخشیده است.

خروج نیروهای امپریالیزم امریکا و فروپاشی رژیم دست‌نشانده‌اش در افغانستان بخشی از فرایند افول سلطه و هژمونی امریکا در جهان است. اکنون امریکا در افغانستان سلطه هژمونیک ندارد و مجبور به حفظ حداقل منافع استعماری‌اش عمدتاً با نظارت و کنترل از راه دور هست.

اما رهبران و سخنگویان طالبان ادعا دارند که همانند سایر کشورهای اسلامی مانند ترکیه و پاکستان، در روابط میان قدرت‌های بزرگ جهان، امریکا و چین، جانب یکی را در مخالفت با دیگری نمی‌گیرند. گویا به سمت یکی از قطب‌های امپریالیستی کاملاً نزدیک نمی‌شوند بلکه کوشش می‌کنند، توازن را حفظ کنند و دشمنی طرف را بر نه‌انگیزد. اما این تاکتیک حفظ توازن میان قدرت‌های جهانی، با توجه به وضعیت آشفته‌ی جهان و بحران فراگیر افغانستان و ناتوانی طالبان، قابل دوام نیست و حتی در صورت تداوم نیز به تضعیف امارت طالبان تمام خواهد شد. زیرا طالبان، اکنون برای

تحکیم امارت‌شان به حمایت نظامی و اقتصادی کشورهای امپریالیستی نیاز دارند و بدون این کار نمی‌توانند حکومت نیم‌بند شان را تحکیم بخشند. گروه طالبان که هنوز تا ایجاد یک دولت به معنی دقیق کلمه فاصله زیاد دارند، نمی‌توانند از کشورهای مانند ترکیه الگوبرداری کنند.

امپریالیزم چین و طالبان

بی‌ثباتی فزاینده و تشدید تخصص میان قدرت‌های امپریالیستی، خطر جنگ، تشدید بحران اقلیمی و رکود اقتصادی و در نتیجه حیات و زندگی بشر را به خطر جدی روبرو ساخته و بر شدت فقر و استعمار توده‌ها افزوده است. در چند دهه اخیر، جابه‌جایی‌های مهم در مراکز اقتصادی و سیاسی جهان به میان آمده است. این تحول بر اوضاع منطقه و افغانستان نیز اثر گذاشته است. چین اکنون، بیشترین نفوذ و روابط استعماری با کشورهای تحت‌سلطه از جمله کشورهای منطقه مانند ایران، پاکستان و آسیای میانه و از جمله افغانستان ایجاد کرده است. پروژه‌های متعدد و بزرگ اقتصادی چین در پاکستان و ایران، ساختارهای اقتصادی و روابط سیاسی این دو کشور را دست‌خوش تغییر کرده است.

خروج نیروهای اشغالگر امریکایی از افغانستان، زمینه نفوذ و سلطه استعماری چین را در افغانستان نیز بیشتر کرده و به موقعیت هژمونیک امریکا در منطقه پایان داده است. اکنون چین به بزرگترین شریک تجاری و اقتصادی طالبان تبدیل شده و ده‌ها شرکت چینی، برای سرمایه‌گذاری در معادن لیتیوم، مس و نفت اعلام آمادگی کرده‌اند. طالبان برای رهایی از وابستگی به کمک مالی و فشار تحریم‌های امپریالیزم امریکا و متحدانش به حمایت و سرمایه‌گذاری چین در معادن افغانستان امید بسته است. اما به دلیل بی‌ثباتی و اوضاع شکننده افغانستان، پروژه‌های اقتصادی چین در افغانستان با احتیاط جلو می‌روند. به نظر می‌رسد، سرمایه‌گذاری استعماری چین در افغانستان، به ثبات نسبی اوضاع و مهار نیروهای مانند داعش و جنبش ترکستان شرقی بستگی خواهد داشت. گسترش بحران و ناآرامی در افغانستان از یک طرف، چین را از ناحیه مرزهای غربی‌اش از بابت حضور گروه‌های اسلام‌گرای اویغور و داعش آسیب‌پذیر ساخته و از طرف دیگر زمینه نفوذ و سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی‌شان در افغانستان و کشورهای همسایه افغانستان را به خطر می‌اندازد. طالبان به دلیل حفظ رابطه با چین و تشویق آن‌ها به سرمایه‌گذاری‌های کلان، بر فعالیت‌های جنبش اسلامی ترکستان شرقی محدودیت‌های را وضع کرده است، اما کاملاً با آن‌ها قطع رابطه نکرده‌اند.^۲ اگر طالبان نتوانند در آینده، کاهش فعالیت‌های این گروه‌ها را در مرز چین تضمین کنند، به یقین روابط میان آن‌ها دچار چالش بیشتر خواهد شد.

نماینده‌های طالبان، در سفارت‌های چین، روسیه، ایران، پاکستان، ترکیه و قطر، جای نماینده‌های رژیم قبلی را گرفته‌اند. اما این امر به معنی به شناسی رسمی از سوی این کشورها نیست. امپریالیزم چین و روسیه در شورای امنیت ملل متحد، علیه تحریم‌ها و فشار جهانی علیه امارت طالبان، مدام ایستادگی می‌کنند. همین حد از حمایت‌های ضمنی از طالبان به آن‌ها روحیه و جسارت داده است.

هدف امپریالیزم چین از رابطه نزدیک با طالبان و حمایت آن‌ها، علاوه بر منافع اقتصادی‌شان در افغانستان، جلوگیری از وخامت بیشتر اوضاع و جنگ داخلی و مهار گروه‌های تندرو اسلامی اویغورها و داعش است؛ زیرا در صورت بحران تر شدن اوضاع افغانستان، کشورهای همسایه به شمول چین از این وضعیت آسیب‌پذیر خواهند شد. برعلاوه چین مواظب و نگران رابطه طالبان با امریکا نیز هست.

با این حال سوال این است چرا امپریالیزم چین از حمایت همه‌جانبه نسبت به طالبان و به شناسی رسمی آن‌ها سرباز می‌زند؟ اولاً، به این دلیل که طالبان نیروهای قابل اعتماد برای امپریالیزم چین نیستند. هنوز روابط طالبان با گروه‌های اسلامی‌گرایی منطقه و از جمله القاعده مبهم بوده و انتظارات چینی‌ها را برای مهار کردن جنبش ترکستان شرقی به صورت کامل برآورده نکرده است. دوم، اینکه به رسمیت شناسی یک جانبه امارت طالبان، برای امپریالیزم چین بدنامی و تبعات را به دنبال دارد. از این رو سیاست و رویه مدارا – بی‌اعتمادی به طالبان تقریباً ویژه‌گی مشترک همه این کشورها است. سیاست دوگانه و متضاد که از یک طرف نتیجه اوضاع بحرانی و بی‌ثباتی جهانی، منطقه و افغانستان بوده و از طرف دیگر نتیجه بی‌اعتمادی به طالبان و پیش‌بینی ناپذیر بودن آن‌ها اند.

حقیقت امر این است که کشورهای امپریالیستی چین و روسیه و جمهوری اسلامی ایران در درازمدت با تحکیم و تثبیت امارت طالبان موافق نیستند و این کار را به ضرر منافع شان می‌بینند.

رقابت امپریالیستی و تضاد درونی طالبان

تضاد درون گروهی طالبان، با وجود تلاش‌ها برای پنهان کردن آن، حالا آشکار شده است. این اختلافات و تضادها که اکنون طالبان بر اقتصاد بورژوا-فیودال کمپرادوری تکیه زده‌اند، بر سر تقسیم و توزیع منابع مالی و قدرت و دخالت کشورهای امپریالیستی هر روز بیشتر خواهد شد.

امپریالیزم امریکا با جناح «میان‌رو» طالبان در ارتباط‌اند و زمینه نفوذ و سلطه بیشتر خود را از طریق این جناح می‌بیند. بالمقابل، موضوع کشورهای امپریالیستی روسیه و چین، با سیاست‌های ضد امریکایی امیر طالبان مولوی هبت‌الله نزدیک‌تراند و کمتر برنامه‌های افراطی و محدود کننده او را علیه زنان و مردم افغانستان مورد انتقاد قرار داده‌اند.

تضادهای امپریالیستی و بحران اجتماعی افغانستان، تضاد درون گروه طالبان را بیشتر خواهد کرد. نارضایتی گسترده اجتماعی، برخاسته از سلطه نظام طالبانی و فقر و بیکاری، اشکال مختلف مبارزه و مقابله علیه طالبان را گسترش خواهد داد. در این میان نیروهای انقلابی باید برای آینده طرح و استراتژی مبارزاتی صحیح تدوین کنند و به پراگندگی میان شان پایان دهند. ارتجاع قادر به درس‌گیری از تاریخ نیستند. طالبان با افراطیت مذهبی و سیاست‌های فوق ارتجاعی و ضدانسانی خود، محکوم به شکست و نابودی هستند.